

۱۳۷۸ ۷۵۴

داستان‌های حماسی شاهنامه فردوسی

گرشاسب

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: علیرضا هاشمی

انتشارات آریا سان

تهران - ۱۳۹۴

سرشنا: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ ق. عنوان قراردادی: شاهنامه
برگزیده. عنوان نام پدر: گرشاسب / تالیف ابوالقاسم فردوسی؛ به کوشش
علیرضا هاشمی، مشخصات نشر: تهران: آریاسان، ۱۳۹۴. مشخصات ظاهری:
۱۷۷ ص. شابک: ۹۶۴-۱۶۰-۱۹۰-۶۰۰-۹۷۸. وضعیت فهرست نویسی: فیبا.
فروست: داستانهای حماسی شاهنامه فردوسی شعر فارسی قرن ۴. شناسه
افزوده: هاشمی، علیرضا، مشخصات نشر: تهران: رده بندی کنگره: ۱۳۹۴
۱۴/PIR۴۴۹۱. رده بندی دی‌رجی: ۱/۲۱/۸. شماره کتابشناسی:

۴۰۹۲۰۲

داستان‌های حماسی شاهنامه فردوسی

مترجم

ابوالقاسم فردوسی

پیشگفتار: علیرضا هاشمی

نام انتشارات آریسان

نوبت چاپ اول ۱۳۹۴

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۳-۱۸-۰

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

فهرست

۹		مقدمه
۱۹		گرشاسب
۲۳		گرفتن رستم رَخش را
۲۶		لشکر کشیدن زال سوی افراسیاب
۲۷		آوردن رستم کیقباد را از کوه البرز
۳۴		کیقباد
۳۶		جنگ رستم با افراسیاب
۳۹		آمدن افراسیاب نزدیک پدر خود
۴۳		آشتی خواستن پشنگ از کیقباد
۴۷		آمدن کیقباد به استخر پارس

۵۰	کِی کاووس
۵۷	پند دادن زال کاووس را
۶۱	رفتن کاووس به ماندران
۶۶	پیغام کاووس به زار و رستم
۷۰	هفت خوان رستم
۷۰	خوان اوّل
۷۰	جنگ رخش با شیر
۷۳	خوان دوم
۷۳	یافتن رستم چشمه‌ی آب
۷۶	خوان سوم
۷۶	جنگ رستم با اژدها
۷۹	خوان چهارم
۷۹	کشتن رستم زنی جادو را
۸۲	خوان پنجم

۸۲	گرفتار شدن اولاد به دست رستم
۸۹	خوان ششم
۸۹	جنگ رستم و ایرج
۹۲	خوان هفتم
۹۲	کشتن رستم دیوسپه را
۹۷	نامه نوشتن کاووس نزدیک شاه مازندران
۱۰۲	آمدن رستم نزدیک شاه مازندران به پیغمبری
۱۰۶	جنگ کاووس شاه با شاه مازندران
۱۱۵	باز آمدن کاووس به ایران زمین و گسی سرد رستم را
۱۱۸	رای زدن سیاوش با بهرام و زنگه
۱۲۳	رفتن زنگه پیش افراسیاب
۱۲۷	نامه‌ی افراسیاب به سیاوش
۱۳۰	سپردن سیاوش سپاه را به بهرام
۱۳۶	دیدن سیاوش افراسیاب را

- ۱۳۹ هنر نمودن سیاه‌ش پیش افراسیاب
- ۱۴۵ رفتن افراسیاب و سیاوش به شکار
- ۱۴۷ به زنی دادن پیران، دختر خود را به سیاوش
- ۱۵۰ سخن گفتن پیران با سیاوش از فرنگیس
- ۱۵۲ سخن گفتن پیران با افراسیاب
- ۱۵۵ عروسی فرنگیس با سیاوش
- ۱۵۷ کشور دادن افراسیاب سیاوش را
- ۱۶۹ فرستادن افراسیاب پیران را در کشور
- ۱۶۹ بنا کردن سیاوش، سیاوش‌گرد را
- ۱۷۱ آمدن پیران به سیاوش‌گرد
- ۱۷۵ فرستادن افراسیاب گرسیوز را نزد سیاوش

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از اساطیر زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و دیگر سرایندگان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بزرگی تاریخ که در پیچه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیوایی سخن، ادب را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است و به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده دروغا شخصی نیست بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندک و اندک است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروزه آراگاه اوست. فردوسی

مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در جای جای شاهنامه و خصوصاً از سر و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سی سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر دست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید احیا کند رفته‌اند از بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه سر باز نداشت شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می‌آید جاودان نماید، برای ایرانی که می‌خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسش «ایریم این ده دانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانها و افسانه‌ها و تاریخ ایران اطلاع زیادی داشت و علاقه داشت و تربیت خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محرک، خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره‌نویسان در شرح حال فردوسی نوشته‌اند: که او به شوقی سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این اشتباه آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین

نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنجائیده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظور ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود. در مدحی تقدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می‌شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خریدار اینگونه آثار بود، روی می‌نمود و به هر حال نمی‌توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که هنوز بی‌کاریا می‌بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت بلکه آنها کار او قصد قتل گوینده آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و...

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۰» به نظم داستانهای مشغول بوده و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را با سایر اسامی همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی به آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شس چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
 نریا چه ن منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
 و در یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می‌بینیم:
 در ایوان دانا من بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است

و این بیت اخیر از شهرت فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می‌کند تا بدانجاکه تصاویر آنها را در ایوان‌ها و بر دیوار خانه‌ها نصب می‌کرده‌اند. فردوسی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان برمی‌آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق فراوانی است که یاد از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در دیگر مواضع شاهنامه دیده می‌شود، هنوز به نهایت پختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میانه نود و یک بیت از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاقست:

به پیچید بر خویشان بیژن	که چو رزم بازه رهنه تن
ز تورانیان من بدین خنجر	ببرم فراوان سران سرا
به پیمان جدا کرد از او خنجر	به چربی کشیدش به بنا اندر

چو آمد به نزدیک شاه اندرا گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تن یکی را ز پولاد پیراهنا
نبین که این بدکنش دیمنا فرزونی سگالد همی برهنه

یعنی ده در صد اید با قافیه‌هایی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهور است. تاریخ شروع نظم شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی، الای آن نمیدانست که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت. سزاوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من این نامه فرخ گرفتم به فال همی راج بر دم به بسیار سال
ندیدم سرافراز و بخشیده‌یی پگس، کیان بر درخشنده‌ای
همه این سخن بردل آسان نبود جزاز و خاشا هیچ درمان نبود
به جایی نبود هیچ پیدا درش جزاز نام شده بود افسرش

اگر نیک بودی بشایستی	که اندر خور باغ بایستی
بدان تا سازوار این گنج کیست	سخن را نگذاشتم سال بیست
که او را کند ماه و کیوان سجود	جهان را مرد با فر وجود
جهاندار چون او ندارد پیاد	بیامد دست از سر تخت داد

از این ابیات بخوبی ثابت می شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام وی کند. آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۰» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقار معیشت خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته و در میان البان از آن نسخه ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و هیدنه را و نهیب می زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره مند می شدند، اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج فزون کردم اندیشه زرد و نج

به تاریخ شاهان نیاز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان
نشدند به من از دورشان
جز احسنت ازیشان نبد بهرام
سر بدره من بهر بسته شد
به پیش اختر دیر ساز آمدم
نیشند یکسر سخن رایگان
تو گفتی بدم پیش مزدورشان
بگفت اندر احسنشان زهرام
وزان بند روشن دل خسته شد

پادشاه غریب زرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار، دو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت چنانکه بنابر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمای و ققاعی بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً حمای و سنمه‌های فردوسی به ابناء و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرامی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی که به زبان به تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت نه با آزاده مرد درست اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان و بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاده مرد ناگهان حربه تکفیر را بالای سر خود دید و تهدید شد که به جرم الهاد

در زیر پای پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل راق پدر ازرقی شاعر پناه پرد و شش ماه در خانه آن آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و چون فردوسی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شاهی مذهب باوندی آن دیار بنام «سپهد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخنان بزرگان بزرگ تو می‌رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از بیم تیغ محمود لرزان بود و بدین کار نپذیرفت. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر آیات آن گذرانید. سال ۴۱۰ هجری در زادگاه خود «باژ» در گذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همایون را اوست.